

اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، 5 تا آنان را که زیر شریعت بودند باز خرید و بدین‌گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. 6 پس چون پسرانید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در می‌دهد «آبا» پدر! 7 بدین‌سان، دیگر غلام نیستی، بلکه پسری؛ و چون پسری، خدا تو را وارث نیز گردانیده است.



در انجمنی که قبلاً در آن کار می‌کردم، یک صحنه بسیار زیبا از ولادت از میلاد عیسی وجود داشت. یک گاو بزرگ و الاغ، ستاره شناسان، چوپان، مریم و یوسف و هیچ کدام از چیزهایی که با میلاد عیسی رابطه دارد، بیجا نبود. از آنجایی که در آنجا توزیع غذا برای افراد فقیر نیز وجود داشت، جامعه یک هفته قبل از کریسمس صحنه ولادت عیسی مسیح را در پنجره قرار داد تا همه بتوانند آن را ببینند. با این حال، مراقبت‌های ویژه‌ای انجام شد تا کودک تا روز کریسمس در آخور قرار نگیرد. انجمن می‌خواست روشن کند که کریسمس فقط زمانی جشن گرفته می‌شود که کودک حاضر باشد. بدون کودک کریسمس وجود ندارد! شما می‌توانید کیک‌های استولن و کریسمس را در اوایل سپتامبر بخرید، اما کریسمس تا زمانی که کودک حضور نداشته باشد، اتفاق نمی‌افتد! پولس در نامه خود به غلاطیان از چنین زمان خاصی صحبت می‌کند و صدا می‌زند:

«اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، .»

اگرچه پولس هنوز کریسمس را با یک گاو و الاغ جشن نگرفته بود، برای او همه چیز در این کودک خاص به نام عیسی مقرر بود. او عهد عتیق را باز کرد و نقشه خدا را در آن یافت که خدا از طریق کودک به هدف اصلی خود می‌رسد. پولس به ما می‌گوید که این کودک باید در مرکز توجه باشد. پس چه کسی را در آخور پیدا کنیم؟ و این کودکی که در میان مردم فقیر فلسطین به دنیا آمد کیست؟ چرا اینقدر مهم است که بر اساس تولدش حتی زمان خودمان را حساب می‌کنیم؟

در ابتدا هیچ چیز غیرعادی در اصطبل اتفاق نیفتاد. تولد بچه، طبیعی‌ترین اتفاق است. با این حال، آنچه برای ما طبیعی به نظر می‌رسد به هیچ وجه طبیعی نیست. زیرا تولد عیسی به این معنا نیست که زندگی او از آنجا آغاز شده بود. نه، برعکس! عیسی زندگی خود را در آنجا رها کرد. او هویت و ذات واقعی خود را پیش خدا رها کرد. پس از آن بایستی تحت فشار به دنیا می‌آمد، بایستی یاد می‌گرفت، رشد می‌کرد، خسته می‌شد، بیمار می‌شد، پاهایش زخمی می‌شد. و مهمتر از همه: دیگران می‌توانستند در روی زمین به او صدمه بزنند. او آسیب می‌دید، نه فقط با کلمات زشت، بلکه با اعمال ظلم. مورد غم و ترس قرار می‌گرفت و به مردم تحویل داده شده بود. و او همه‌ی این کارها را داوطلبانه انجام داد تا ما بتوانیم بچه باشیم. کلمات موقری که پولس رسول در غلاطیان به کار می‌برد، یادآور یک قرارداد است. بنابراین او می‌گوید که خدا پسرش را فرستاد «نه برای اینکه از این به بعد دوران جدیدی داشته باشیم»، بلکه قراردادی که خدا با ما می‌بندد تا ما را بچه خطاب کند.

بله، این واقعاً شگفت‌انگیز است. همه چیز مربوط به کودک است! اما کودک فقط عیسی نوزاد نیست. تو آن بچه هستی! نکته خاص در مورد کودک بودن این است که می‌توانید بدانید: "من متعلق به پدر و مادرم. من بخشی از آنها هستم!" به عنوان یک کودک، می‌توانید انتظار داشته باشید که والدین شما، شما را در آغوش بگیرند، دوست داشته باشند و از شما محافظت کنند. پس این کار معنی کریسمس است. این ایده ما نیست و قطعاً حق ما نیست، بلکه هدیه خداوند به ماست. و هدیه خدا این است که ما می‌توانیم بچه باشیم. خدای پدر در روز کریسمس به شما می‌گوید: "من برای شما پدر هستم! شما می‌توانید مانند یک کودک با من صحبت کنید." شاید همه اینها برای شما غیرطبیعی به نظر برسد و بپرسید "من چطور باید از طریق دعا با خدا صحبت کنم؟ فقط دیوانه‌ها این کار را می‌کنند!" اگر اینطور بپرسید، از یک طرف حق با شماست. صحبت کردن با خدا غیرطبیعی است و در واقع با طبیعت ما جور در نمی‌آید! اما هیچ چیز در کریسمس طبیعی نیست! خدای عالم خود را کوچک می‌کند و در آخور متولد می‌شود. این چیزی غیرطبیعی است. اما این دقیقاً همان چیزی است که خدا می‌خواهد. او می‌خواهد چیزهای شگفت‌انگیز را در زندگی ما به دست آورد. او می‌خواهد که چیزی غیرطبیعی برای ما طبیعی شود. او می‌خواهد که در آغوش پدر آسمانی کودک باشیم. طبیعی‌ترین کاری که کودکان انجام می‌دهند این است که با والدین خود صحبت می‌کنند. و می‌گویند: "آبا! یا پدر عزیز!" شاید این فصل کریسمس فرصت خوبی برای امتحان این دعا باشد. پولس این را با ساده‌ترین عبارت توصیف می‌کند: یک فریاد ساده: "آبا، پدر عزیز!" آیا دعا را فراموش کرده‌اید؟ یا احساس می‌کنید دعایتان خشک و بی‌روح شده است؟ یا هرگز سعی نکرده‌اید دعا بخوانید؟ شاید کریسمس همان لحظه مناسبی است که بتوانیم همه با هم این کارها را انجام دهیم. ما می‌توانیم بچه بودن را امتحان کنیم! و می‌توانیم فریاد بزنیم: «آبا، پدر عزیز!» آمین